

نویسنده: حبیب محمدی

عشق تعریف یا تجربه؟

طبایع جز کشش کاری ندانند

حکیمان این کشش را عشق خوانند

گر اندیشه کنی از راه بینش

به عشق است ایستاده آفرینش

عشق مقوله ای هست که هر کس بنا به ساختار بینشی و تجربه های فردی خودش تعبیری

متفاوت از اون داره مثل تعبیر هر کدوم از ما از درک خدا و زندگی

اما در مجموع معمولاً کشش و گرایش لذت بخشی رو که به سمت موضوع یا شی و یا شخص و

یا ایده ای باشه رو عشق مینامیم

که همگی تابع تیپ شخصیتی ما و ساختار و عملکرد بینشی مان و همینطور نیازهای ما در آن

برهه از زمان و مکان میتونه کاملاً متفاوت از هم باشه

اریک فروم عشق رو از آنجایی قبول داره که ما فردی رو بیش از خودمون دوست داشته باشیم

و فروید عشق رو گرایش ما به اید آل های ذهنی مون تفسیر میکنه

و یونگ عشق رو غلبه کهن الگوی آفرودیت بر روان ما مینامه

اما در مکاتب عرفانی شرقی عشق رو در چهار مرحله و یا جایگاه تفسیر میکنند

1. عشق به خود (نوعی نارسیم)
2. عشق به دیگری
3. که دو وجه داره یکی عشق ایثارگونه و گذشتن از خود برای رسیدن به دیگری و دو در تملک در آوردن دیگری یا عشق خودخواهانه
4. عشق به پروردگار و آنچه که ما را خلق کرده (به گونه ای میشه گفت نوعی عشق به مادر مهرورز و پدر قدرتمند هست برای دریافت امنیت)
5. عشق به همه چیز و همه کس (نگاهی زیباشناسانه و مهرورزانه به تمام هستی و نیستی و خود را جزئی از کل دانستن)

در واقع در مکاتب عرفانی اصیل مشرق زمین زیباترین و کاملترین عشق رو مرحله چهارم میدونند یعنی کسی که بتونه به چنان ادراک و معنایی از زندگی برسه که عشق در وجودش و نگاهش جاری بشه و فراتر از خیر و شر به پدیده ها نگاه کنه

مراتب پایینتر از این مرحله کامل نیستند و چون کامل نیستند رنج و اندوه و دل بستگی رو به دنبال دارند

کسی که عاشق خودش هست به دیگران اهمیت نمیده و نقدپذیر نیست برای همین رشد نمیکنه و کسی که عاشق فرد خاص یا ایدئولوژی خاصی باشه به غیر از اون رو نادیده میگیره و یا کم ارزش و حقیر تلقی میکنه و برای رسیدن به معشوقش احتمالاً از هر ترفند ماکیوللی استفاده خواهد کرد و همواره دچار اضطراب به دست آوردن معشوق و وصال با اون هست

و کسی که عاشق خداوند و پرودگار میشه در واقع دچار نگاهی دو سویه به جهان میشه و عشق از نگاه چنین فردی همچون سکه ای هست که یک روی آن جاذبه و عشق وجود داره و روی دیگرش دافعه و تنفر

و اون شخص فقط نگاهی به معبود خود هست و هر چه را که مانع رسیدن او به معبودش گردد یا نادیده میگیرد و یا کاملاً کنار میزند برای مثال ریاضت مرغان و برخی عارفان

که در این نوع عشق باز نوعی درماندگی و خودخواهی وجود داره که فرد نگاهی کاملاً معطوف به من خودش و نیازهایش هست و رسیدن به معبودی که گمان میکند با رسیدن به او به کمال و سعادت ابدی میرسه

اما عشق چهارم عشقی تکامل یافته و بالغانه هست شبیه داستان (یک درخت . یک صخره . یک ابر . نوشته کارسون مکالرز) که از عشقی سرشار از وابستگی و ترس به یک شخص خاص (همسرش که او را رها کرد) به عشقی بی نیاز و مهرورزانه به کل هستی تحول پیدا میکنه

ما در هر تجربه گرایشی لذت بخش که هستیم اونو عشق مینامیم تا زمانی که تجربه گرایش قویتر و ماندگارتر رو تجربه نکرده باشیم و نکته مهم اینه که عشق مثل شنا کردن میمونه با توضیح و تفسیر شناخته نمیشه باید اونو تجربه کرد باید این حس رو زندگی کرد

به نظرم عشقی که وابستگی به همراه داشته باشه عشقی ناقص هست

(آنچه را نباید دل بستگی نشاید)

زیباترین کشش عشقی هست که موجودات را همانگونه که هستند دوست داشته باشه

پیشداوری نمیکنه و خودش رو بهتر یا مهتر از دیگری نمیدونه

نوعی مشاهده صرف هست از بودن

عشقی که دیگه نگران مرگ و تنهایی و عدم پذیرش و تأیید نیست

عشقی که نه خودش رو سرزنش میکنه و نه دیگران رو

از اینکه هست خرسنده و حس همدلی بسیار بالایی به همه موجودات داره چه انسان و چه غیر
انسان

و این یکی از بهترین توانمندی انسان هست که برای تجربه اون باید با خیلی واقعیتها روبرو شد
و رها شد از هر گونه دل بستگی و جانبداری و تقدس و تنفر

تجربه ای که تا تجربه نشه قابل درک نیست

پرسید یکی که عاشقی چیست

گفتا که می‌رس از این معانی

آن‌گه که بخواندت بخوانی

آن‌گه که چو من شوی بدانی

نویسنده: حبیب محمدی